

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه بحث گذشته

سخن در این بود که اگر رفع را در حدیث رفع، رفع ظاهری بدانیم نتیجه برائت می شود و به این حدیث در مسئله برائت می توان استدلال کرد، اما اگر رفع را رفع واقعی گرفتیم این حدیث دیگر دلالت بر حکم ظاهری برائت ندارد. ما در مباحث اصول به این نتیجه رسیدیم که این رفع، رفع واقعی است نه رفع ظاهری. اولاً خود کلمه «رُفِعَ» یعنی «رُفِعَ واقعاً»، این رفع ظاهری قرینه می خواهد. گفته شد مرحوم خوئی سه قرینه بر رفع ظاهری آورد و مرحوم عراقی دو دلیل آورده است.

دیدگاه برگزیده: رفع واقعی در «رُفِعَ ما لا يعلمون»

اما به نظر ما در اصول همه اینها مخدوش است؛ زیرا اولاً، وقتی قرینه ای نباشد بر این که این رفع ظاهری است، خود کلمه «رُفِعَ» ظهور در رفع واقعی دارد. ثانیاً، قرینه سیاق وجود دارد؛ یعنی سیاق «ما لا يعلمون» که در سیاق آن هشت قسم دیگر قرار گرفته و چون در آن هشت قسم مسلماً رفع، رفع واقعی است، پس این هم باید رفعش واقعی باشد.

ثالثاً، اصلاً تقسیم حکم به ظاهری و واقعی محل تردید است؛ یعنی اگر یک اصولی تقسیم حکم به واقعی و ظاهری را نپذیرد، این روایت را چطور باید معنا کند؟ بزرگانی مثل خود امام خمینی (قدس سره) (گرچه در بحث حدیث رفع، به این نکته اشاره ای نکردند)، مرحوم شاهرودی بزرگ و ما نیز به تبع ایشان، تقسیم حکم به واقعی و ظاهری را نمی پذیرفته و می گوئیم یکی از تقسیمات معروفی که قابل خدشه است این تقسیم است. وقتی این تقسیم را نپذیریم چه معنا دارد که در اینجا یک کلمه بگنجانیم و بگوئیم «رُفِعَ» یعنی «رُفِعَ ظاهراً».

همچنین اشاره شد که حدیث رفع می گوید: احکام برای جاهل فعلیت ندارد و فعلیت احکام مختص به عالم است، البته از نظر انشاء فرقی بین عالم و جاهل نیست، خدای تبارک و تعالی وقتی انشاء کرد هم برای عالم و هم برای جاهل است، اما به مرحله فعلیت که می رسد ظاهر حدیث رفع این است که فعلیت برای عالم است و آن حکم در حق جاهل انشائی و شأنی است.

اشکالات بر محقق خوئی (قدس سره)

اشکال اول: این مطلب هم در مقابل مرحوم خوئی است، چون ایشان می فرماید: این جهل اگر جهل بسیط باشد، استقرار هست و اگر جهل مرکب باشد استقرار نیست، ما می گوئیم نه، رفع اگر واقعی شد جاهل در حق او تکلیف فعلیت ندارد و فرقی هم نمی کند که جهلش جهل بسیط باشد یا جهل مرکب. اگر فعلیت نداشت برای کسی که علم به وجوب حج ندارد و جاهل است این وجوب حج برداشته شده است.

نکته‌ای که باید ضمیمه کنیم آن است که این «ما لا یعلمون» فقط اختصاص به حکم ندارد گرچه قاعده اشتراک فقط در حکم است؛ یعنی قاعده اشتراک «الاحکام مشترکة بین العالم و الجاهل»، یعنی عالم به حکم و جاهل به حکم، ولی این «رفع ما لا یعلمون» می‌گوید: آنچه انسان نمی‌داند یا حکمش را یا موضوع را، اطلاق دارد. در ما نحن فیه کسی که جاهل است به این که مالش به حد استطاعت رسیده، اینجا باید بگوئیم فعلیت وجوب حج از او برداشته می‌شود، می‌گذارد اشهر حج تمام می‌شود مال تلف می‌شود و بعد می‌فهمد که این مالش به اندازه استطاعت بوده، آن زمان که جاهل بوده یا غافل (چون طبق این بیان ما فرقی نمی‌کند، البته در مسئله حکم تکلیفی فرق دارد، حکم تکلیفی که این عذر دارد، ولی در حکم استقرار فرق نمی‌کند)، این حکم برایشان فعلیت ندارد و بعد هم که مالی ندارد حج برود لذا وجهی برای استقرار نیست.

در حقیقت ما همان نظر مرحوم میرزای قمی را با این بیان که گفته شد تکمیل می‌کنیم و شاید مرحوم میرزا نیز رفع را واقعی گرفته و باید هم بگیرد، مثل مرحوم میرزای قمی باید رفع را رفع واقعی بگیرد و بعد بگوید: وقتی جاهل بوده تکلیفی نداشته، وقتی هم که تلف شده پولی ندارد، پس الآن چیزی بر او واجب نیست و استقرار هم معنا ندارد. لذا مبنای ما در این مسئله این شد که در مقابل مرحوم خوئی و همچنین در مقابل سید و امام خمینی، ما نظر میرزای قمی را تقویت می‌کنیم و این تثبیت می‌شود با همین بیانی که عرض کردیم.

اشکال دوم

نکته دیگر آن که مرحوم خوئی بین غفلی که عن تقصیر است و عن غیر تقصیر فرق گذاشتند، در اینجا یک نکته‌ای که وجود دارد این است که ایشان می‌گوید: غفلت عن تقصیر مثل غفلی که معلول ترک تعلم است، پس این شد همان جهل؛ یعنی چون غفلت عن تقصیر، یک مثال بیشتر ندارد و آن هم ترک تعلم است و آن هم منجر به جهل می‌شود، لذا او را باید کنار بگذاریم، می‌ماند غفلی که در اثر کثرة الاشتغال است، کثرت اشتغال به امور سبب می‌شود که انسان فراموش بشود، ایشان اینجا قبول کرد که در چنین غفلی استقرار وجود ندارد.

اشکالی که الآن به محقق خوئی (قدس سره) داریم آن است که می‌گوئیم: کسی که جهل بسیط دارد اصلاً به گوشش نخورده چیزی به نام حج، یعنی وجوب حج، جاهل بسیط است، به گوشش نخورده مستطیع باید حج برود، اما غافل می‌داند مستطیع باید حج برود، اما یادش رفته، چطور می‌شود که شما در مسئله غافل، استقرار را قبول نکنید، اما در جاهل بسیط استقرار را قبول کنید؟!

مرحوم والد ما همیشه می‌فرمودند: در فتوا ببینید به چه نتیجه‌ای می‌خواهید برسید، نباید نتیجه‌ای باشد که خودش واضح الاشکال باشد. مرحوم خوئی می‌گوید: غافلی که در اثر کثرة الاشتغال یادش می‌رود که باید حج برود، این حج برایش مستقر نیست اما بر جاهل بسیط بیچاره حج مستقر است و عرفاً جاهل بسیط که وضعش اسوء حالاً از غافل است، این را عقلاً توجه دارند، شرع هم حتماً توجه دارد، شرع نمی‌گوید: تو آدم غافل یادش رفته پس مستقر نیست، اما آن جاهل بسیط را باید پدرش را در آورد!

خلاصه آن که، طبق بیان ایشان جاهل بسیط که اسوء حالاً از غافل است، شما غافل را می‌گوئید استقرار ندارد اما جاهل بسیط را می‌گوئید استقرار دارد، غیر از آن اشکال اصلی که بر مرحوم خوئی و مرحوم سید و امام خمینی گرفتیم، روی مبنای خودمان است و آن اشکال مبنایی است که ما می‌گوئیم رفع در اینجا رفع واقعی است.

اشکال سوم

اشکال سوم این است که شما می‌فرمائید: جاهل مرکب قابلیت خطاب ندارد؛ زیرا تمکن از امتثال ندارد، چون قصد قربت از او تمشی نمی‌شود و فی فرض الغفلة تمکن از امتثال ندارد، ولی آیا این ملازمه دارد که تکلیف هم بر او فعلیت نداشته باشد؟ زمانی

که غافل است و جهل مرکب است، جهل مرکب مانع عن الامتثال است، قبول داریم. ولی چه کسی گفته جهل مرکب مانع از فعلیت تکلیف است؟ شما اگر «رفع ما لا يعلمون» را رفع ظاهری می‌گیرید، وقتی جاهل شد؛ یعنی ظاهراً آن وجوب برایش نیست ولی واقعاً که برایش وجوب هست و وقتی واقعاً برایش وجوب هست، بین جهل بسیط و مرکب نباید فرق باشد.

ثانیاً، در جهل مرکب شما به این مسئله تمکن از امتثال استشهاد فرمودید. تمکن از امتثال جاهل مرکب فی زمان الغفلة تمکن از امتثال ندارد، اما این چه ملازمه‌ای دارد با این که بگوئیم بالفعل مکلف نیست؟ می‌شود بالفعل خطاب به نحوی که از آن توقع امتثال باشد نباشد، اما فعلیت خطاب باشد، یعنی تنجز نیست، اما چرا خطاب نباشد؟! خطاب هست تنجز نیست، تمکن در فرضی است که تنجز باشد اگر ما بگوئیم این یک تکلیف منجزی است می‌گوئیم این چه منجزی است که قدرت امتثال ندارد؛ یعنی تمکن از امتثال به تنجز ضربه می‌زند، اما به فعلیت ضربه‌ای نمی‌زند.

بررسی خطابات قانونیه در مسئله

مرحوم امام خمینی مبنایی به نام خطابات قانونیه دارند که مرحوم والد ما می‌فرمودند: امام از این مبنای خودشان در خطابات قانونیه اگر از اول فقه می‌خواهند شروع کنند دو مرتبه بر طبق این مبنا پیش بیایند خیلی از فتاوی‌ای خود را باید عوض کنند. یکی از موارد همین جاست؛ طبق مبنای امام خمینی (قدس سره) در خطابات قانونیه (البته نمی‌خواهیم بگوئیم فتوا باید عوض شود بلکه می‌گوئیم از این راه باید وارد شوند) مسئله تقصیر و عدم تقصیر در اینجا نباید هیچ فرقی داشته باشد.

چرا که تکلیف به حج بر شخص جاهل و غافل فعلیت دارد؛ زیرا طبق مبنای خطابات قانونیه در تکالیف جهل و علم و قدرت و عدم قدرت هیچ کدام نقشی ندارد. لذا در همه فروض باید استقرار باشد؛ یعنی طبق مبنای خطابات قانونیه هم مسئله استقرار است.

پس بر اساس خطابات قانونیه که من دیگر توضیح ندهم و ما بحث مفصلی کردیم و چاپ هم شده فرقی نیست در این که کسی علم به وجوب داشته باشد یا نه، عن تقصیر باشد یا عن غیر تقصیر باشد، هیچ کدام فرقی نمی‌کند و این وجوب حج فعلیت دارد برای تمام افراد، چه جاهل، چه عالم، چه غافل، این وجوب برای همه فعلیت دارد. لذا روی مبنای امام (قدس سره) باز این مسئله تحکیم می‌شود و این استقرار تثبیت می‌شود.

دو نکته پیرامون ایام فاطمیه

در آستانه شهادت حضرت زهرا (علیها السلام) هستیم و همه باید به هر نحو ممکن مسئله فاطمیه را خیلی با شکوه‌تر از سال گذشته انجام بدهیم، این وظیفه ماست و یک وظیفه شرعی است نه این که خوب است این کار را انجام بدهیم، ما اگر بخواهیم اسلام تحکیم شود، اگر بخواهیم مکتب اهل بیت علیهم السلام تحکیم بشود، اگر بخواهیم انقلاب تحکیم بشود باید فاطمیه را هر چه قوی‌تر از گذشته توجه کنیم. توجه به دو مطلب لازم است:

مطلب اول

فاطمیه فقط ذکر مصائب نیست، ذکر مقامات حضرت زهرا سلام الله علیها هم فقط نیست، فاطمیه یعنی فریاد حضرت زهرا (علیها السلام) برای بقاء اسلام، برای هدایت بشر. واقعاً وقتی انسان جمالات حضرت زهرا (علیها السلام) را از اولین روزی که پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) وفات نمودند اگر ما فرمایشات حضرت زهرا (علیها السلام) را دنبال کنیم که چه مطالبی را

فرمودند.

من این قضیه را که زیاد هم شنیدید، از همان شب اول 40 شب فاطمه زهرا سلام الله علیها همراه با امیرالمؤمنین علیه السلام دست حسن و حسین را می‌گرفتند و می‌آمدند کنار خانه انصار و مهاجر، این کار کمی است؟! به انصار و مهاجر چه می‌فرمودند؟ می‌فرمودند: «یا معشر المهاجرین و الانصار انصر الله»؛ خدا را یاری کنید، چه تعبیر عظیمی. راه نیفتادند بروند به انصار و مهاجر بگویند که حق ما را بگیرید حق شوهر من را بگیرید که این هم بود، ولی اساس فرمایش حضرت زهرا(علیها السلام) «انصر الله» بود، خدا را یاری کنید. چرا دست از نصرت خدا برداشتید و دنبال دشمن خدا رفتید، دست از ولایت امیرالمؤمنین(علیه السلام) برداشتید و سراغ دیگران رفتید. این کم کاری نبوده، چهل شب. تاریخ می‌گوید 44 نفر قول دادند یاری کنند بعضی از نقل‌ها بیشتر، شب قول می‌دادند و فردا که قرار می‌گذاشتند خدمت امیرالمؤمنین(علیه السلام) بیایند چهار پنج نفر بودند، سلمان، مقداد، ابازر، حذیفه و ... بودند.

ما امروز فریاد یاری اسلام را باید از زبان حضرت زهرا(علیها السلام) به دنیا برسانیم، اسلام را یاری کنیم. امروز دشمن و یهود کمر بسته بر این که اسلام را دفن کند و از بین ببرد، اینها 70 - 80 سال پیش آمدند اسرائیل را درست کردند تا به جان اسلام بیندازند به عنوان یک غده سرطانی. اسرائیل به برکت این انقلاب فلج شده می‌گویند انقلاب چکار کرد؟ اگر این انقلاب نبود امروز بر کشورهای اسلامی یهود داشت حکومت می‌کرد، امروز اثری از مکه و مدینه و عتبات مقدسه و ... نبود، واقعاً نبود، این شعار نیست!

شما ببینید یک زمانی داعش را آوردند اگر ده روز دیگر گذشته بود اثری از کربلا و نجف نبود، دنبال این بودند که همه اینها را از بین ببرند، به اسم خلافت اسلامی. این انقلاب اسرائیل را فلج کرد بیچاره کرده. امروز روزی است که واقعاً ما طلبه‌ها و حوزه‌های علمیه و مردم بیشتر اسلام را یاری کنیم، یاری اسلام واقعاً گره خورده به یاری انقلاب و نصرت این انقلاب، کوتاه نیائیم، دشمن روز به روز قوی‌تر می‌خواهد وارد شود، اذیت‌هایش را بیشتر کند. من معتقدم هر چه فاطمیه را باشکوه‌تر برگزار کنیم اثرش در تضعیف دشمن بیشتر خواهد بود، یک اثر معنوی دارد قطعاً آن حضرت عنایت می‌کند، محبین خودش را، شیعیان خودش، مسلمین را نمی‌گذارد در مقابل این قدرتهای پوشالی امروز دنیا مورد ذلت قرار بگیرد.

بنابراین فاطمیه هر جا هستید مجالس روضه را با شکوه برگزار کنید، در حقایق تردید نکنید، من در آن جلسه عرض کردم باز هم تأکید می‌کنم نزدیک به سه دهه است که مراجع بزرگوار ما فریاد فاطمیه را سر دادند، بعد از این فریاد احیای فاطمیه صدها کتاب راجع به حضرت زهرا سلام الله علیها نوشته شده. من یادم هست همان سال‌ها می‌گفتند چه اثری دارد این پیام‌ها و یا این پیاده‌روی‌ها؟ این همه کتاب بیرون آمد، صدها کتاب در مقامات حضرت زهرا(علیها السلام) و مصائب و جنایت‌هایی که بر بی‌بی وارد شده؛ یعنی به طوری که الآن هیچ تردیدی و هیچ مصیبتی از مصائب حضرت زهرا(علیها السلام) باقی نمی‌ماند. منابع عامه و خاصه همه را ذکر کردند.

مطلب دوم

مرحله بعد این است که بگوئیم اساس اسلام امیرالمؤمنین است، اساس اسلام اهل‌بیت(علیهم السلام) هستند، اگر اسلام بخواهد در دنیا باقی بماند باید اینها را، افکار و دستورات اینها را عمل کند. حضرت زهرا(علیها السلام) همان روزهای اول به این منافقین فرمود: «تَبَّأْ لَکُمْ»؛ خودتان با دست خودتان مسلمان‌ها را بیچاره کردید تا قیامت، فرمود اگر از ما تبعیت کنید، اگر از فرزندان من و اگر از اهل‌بیت تبعیت کنید، «لما اختلف اثنان»؛ دیگر دو نفر آدم پیدا نمی‌شود که با هم اختلاف پیدا کنند، این اختلافات امروز چیست؟ امروز چرا آمریکا بر بسیاری از کشورهای اسلامی تسلط دارد و آنها را می‌دوشد، ثروت مسلمین را می‌گیرد در یمن و جاهای دیگر علیه مسلمین به کار می‌برد، برای این است که انحراف از آنجا آغاز شد.

امام صادق علیه السلام فرمود: جدّ ما حسین بن علی در سقیفه ملعونه شهید شد، حالا این معروف است که در سقیفه به شهادت رسید، سقیفه بنای بر عاشورا و کربلا گذاشته شد، ولی قبل از سقیفه در زمان حیات رسول خدا(صلی الله علیه وآله) آن پنج نفری که سقیفه ملعونه را امضا کردند و پیمان بستند، کسانی بودند که به امیرالمؤمنین(علیه السلام) در غدیر خم تبریک گفتند، اما با هم پیمان بستند بعد از ارتحال پیامبر(صلی الله علیه وآله) نگذارند امیرالمؤمنین(علیه السلام) به ولایت برسد. فرمود آنجا حسین بن علی کشته شد. این حقایق باید برای مردم گفته شود، عرض کردم الحمدلله کتاب‌های زیادی چاپ شده، خطبه فدکیه زنده شد، چقدر مطالب دارد این خطبه.

دیگر نباید در این مسائل تردید کرد و مرحله بعد این که این حضرت و مقامات حضرت را به مردم بشناسانیم و از این سرمایه بزرگ الهی کمال استفاده را داشته باشیم ان شاء الله.

و صلّی الله علی محمد و آله الطاهرين.